

شهر خیال !

با شهر خیال نکردیم مهرهی !

تا بر فراز چرخ بر آریم خرگهی !

دیوار هاش را به تن شعر پر کنیم

در آن بیارمیم به شادی و فرهی !

جان را از این سر چه خاکی رها کنیم

بر عرش برکشیم صفر شهنشهی !

ماندیم همچو نقش به دیوار روزگار

تا پای شوق را بشکستیم از ابلهی !

گشتیم اسیر دام هوس های مرغ دل

بردیم از خیال شکوه مه و مهی !

امروز هم که جام هلاکت به سر کشیم

سودی نمی بریم ز زهد سحر گهی !

رضا شاپوریان

یکشنبه ۲۶ آپریل ۱۹۹۸